مهدويت از ديدگاه دين پژوهان و اسلام شناسان غربي ( دايرة المعارف اسلام چاپ کمبريج) (1(

 ترجمه : بهروز جندقي

مقاله‌اي كه در پيش روي شماست ترجمه‌اي است از مدخل المهدي كه در دائره` المعارف اسلام چاپ كمبريج درج شده است. دائره` المعارف مذكور يكي از كاملترين و معتبرترين دائره`‌المعارفهاي موجود در جهان غرب به شمار مي‌رود كه با محوريت اسلام و عقايد و آراء فرق مختلف اسلا‌مي به نگارش در آمده است و به دفعات متعدد تجديد چاپ شده است.

يكي از ويژگيهاي انحصاري اين دائره`‌المعارف در مقابل دائره`‌المعارفهاي ديگري كه در مورد اسلام به رشته تحرير كشيده شده است توجه به اعتقادات اختصاصي شيعه و زندگي تحليلي امامان اين مكتب است كه اگرچه در بسياري از مواضع قابل نقد و بررسي مي‌نمايد اما در هر حال آيينهِ تمام نماي نحوه نگرش و تفكر اسلام‌شناسان غربي در مورد مكتب مقدس تشيع است كه مي‌تواند مبنايي بسيار محكم براي برنامه ريزي علماي شيعه نسبت به معرفي صحيح و مستند اين مكتب به انديشمندان و طبقهِ روشنفكر آن ديار باشد.

در اين دائره`‌المعارف مجموعاً دو مدخل راجع به تحليل زندگاني وجود مقدس حضرت مهدي(عج) به نگارش در آمده است كه عبارتند از مدخل المهدي و قائم آل محمد، در اين شماره مدخل اول به نظر مباركتان مي‌رسد و مدخل دوم ان شاءالله در شماره‌هاي بعدي خدمتتان عرضه خواهد شد.

مقدمه‌

تحقيق در زمينهِ مهدويت و همچنين تبليغ فرهنگ آن، ابعاد گوناگوني را در بر مي‌گيرد كه از آن جمله بررسي مهدويت از منظر دين پژوهان، اسلام‌شناسان و شيعه‌شناسان غربي است، تا هم نسبت به رويكردها و روشهاي علمي - تحليلي اين دانشمندان نسبت به مسئله مهدويت، شناخت تفصيلي پيدا كرده باشيم و هم از سوي ديگر اين شناخت خود زمينه‌اي باشد براي تبليغ كارآمد و شناساندن به روز شخصيت حقيقي آن وجود بزرگوار به فرهنگ و تمدن غرب.

با اين نيت بود كه كليهِ دائره`‌المعارف‌هاي تخصصي موجود در زمينه‌هاي اسلام، دين، يهوديت و مسيحيت را با دقت و وسواس تمام مورد بررسي قرار داديم و مدخل‌هاي مربوط به موضوع مهدويت را از آنها استخراج نموديم تا بدين ترتيب در كمترين حجم ممكن، فشرده‌ترين، جديدترين و معتبرترين تئوري‌ها و تحليل‌هاي علماي غربي را در باب مهدويت ارائه كرده باشيم.

لازم به يادآوري است آنچه در اينجا آورده مي‌شود انديشه كوتاه و يا غلط دين پژوهان غربي در باب مهدويت از منظر اسلامي و يا شيعي است و پرواضح است كه تكيه اصلي آنها بر منابع اهل سنت و اطلاعات ناقص و محدود آنها از شيعهِ اماميه استوار است. اين مقاله و امثال آن به وضوح نشان‌دهنده دو نكته مهم است. يكي اينكه فرهيختگان و دانشمندان غربي با منابع معتبر شيعه آشنايي كافي ندارند و بيشتر به برخي منابع اهل سنت رجوع مي‌كنند.

ديگر اينكه علما و حوزه‌هاي شيعي براي معرفي شيعه و مباني اعتقادي آن به فرهيختگان و دانشمندان جهان، چه مسئوليت سنگيني پيش‌رو دارند.

مهدي‌

مهدي، يعني <به درستي هدايت شده > نام احياگر دين و عدالت است كه، طبق اعتقاد عام مسلمانان، قبل از پايان يافتن جهان حكومت خواهد كرد. مقالهِ حاضر به رديابي تاريخ اين اعتقاد و بررسي تاريخ سياسي نهضتهاي مهدي گرا فقط در حيطهِ مربوط به موضوع، خواهد پرداخت (در خصوص نهضت سوداني، به مدخل مهديه مراجعه كنيد).

خاستگاه وشكل‌گيري اوليه در دوران بني‌اميه‌

واژه ِمهدي به اين شكل در قرآن نيامده است: اما روشن است كه اين نام از ريشهِ عربي ه د- ي مشتق شده است كه عموماً در قرآن به معناي هدايت الهي به كار ميرود. اين واژه به عنوان لقبي احترام آميز و بدون داشتن بار مسيحيايي از زمان صدر اسلام به كار مي‌رفت (بر اساس منابع گردآوري شده توسط گلدزيهر1،267 ،). از اين‌رو حسن بن ثابت آن را براي پيامبر، و جَرير آن را براي ابراهيم به كار برده است. سليمان بن صرد، (امام حسين[ع]) را پس از شهادت<مهدي پسر مهدي > ناميد و فرزدق در مديحه‌اي وليد را خليفهِ ششم از خلفاي ششگانه عبد شمس از عثمان ناميد كه (همگي( هُدات مهديين بودند) ديوان فرزدق، با تصحيح صاوي، قاهره، 1936، ص 88). طي جنگ داخلي دوم، پس از مرگ معاويه، اين واژه نخست براي حاكم منتظري به كار رفت كه اسلام را به كمال اوليه خود بازخواهد گرداند. عبدالله بن زبير مدعي شد كه خليفه همان احياگر است. اگر چه به نظر نمي‌رسد لقب مهدي به او اطلاق شده باشد، اما كار او در اصل تصوير بعدي را از مهدي منتظر شكل داد. در كوفه، مختار، محمد بن حنفيه را به عنوان مهدي در اين مفهوم متعالي معرفي كرد. از جمله مخالفين او در ميان اشراف كوفه كه از دست وي به بصره گريختند، موسي، پسر صحابهِ پيامبر، طلحه، بود. در آنجا بسياري از مردم او را مهدي موعود مي‌دانستند و اميدوار بودند كه اعلام خلافت كند، اما وي با اشاره به مورد عبدالله بن عمر در نخستين جنگ داخلي از درگيركردن خود در اين فتنه خودداري كرد (ابن سعد، ج 5، ص 120 و صفحات بعد). در ميان خلفاي بني‌اميه به نظر مي‌رسد سليمان (96 - 99 ق - 717715 م) نخستين خليفه‌اي بود كه به ترويج اين عقيده پرداخت، كه او مهدي موعود است و پس از آنكه ظلم به واسطهِ خلفاي پيشين او گسترش يابد، عدالت را احيا خواهد ساخت. او در مديحه‌هاي جَرير و فرزدق اغلب مهدي در اين مفهوم ناميده شده است. فرزدق به طور خاص تصريح نموده ستون دين كه خميده شده بود اكنون راست شده و كليهِ مظالم به وسيلهِ مهدي، يعني سليمان، رفع شده است (ديوان، 638، 801). بُعد آخرالزماني مفهوم مهدي كه فرزدق به كار برده است با اين گفتهِ او آشكار ميشود كه بسياري از عالمان مسيحي (قس) و عالمان يهودي (حِبر) حكومت مهدي موعود پيشگوئي كرده بودند (ديوان، 327). جانشيني سليمان (يا عمر دوم، نيز به وسيلهِ جَرير مهدي موعود خطاب شده و در اثر تقواي زبانزد او، عمدتاً در محافل ديني اين چنين از او ياد مي‌شد. از بين خلفاي بعدي بني‌اميه، جرير هشام را مهدي موعود ناميده است. با تأكيد كمتر ميتوان گفت كه فرزدق يزيد دوم به درستي (ديوان، 544) و پسرش وليد دوم را مهدي ناميده است. (ديوان، 7).

در بين علماي دين، بحث دربارهِ مهدي موعود و هويت او را ميتوان در زمان پس از جنگ داخلي دوم رديابي كرد. اين مباحث در ابعاد مختلف و مراكز علمي گوناگون شكل گرفت و عقايد بعدي در خصوص مهدي موعود را به درجات مختلف تحت تأثير قرار داد. مباحث مذكور به نوبهِ خود تحت تأثير برخي عقايد مربوط بود كه قبلاً پذيرفته شده و مورد تأييد احاديث منسوب به پيامبر اسلام قرار گرفته بود. در نتيجه اين نكته پذيرفته شده بود كه عيسي پيش از پايان يافتن جهان از آسمان فرود خواهد آمد تا حكومت كند و امامت جامعهِ اسلامي را در نماز به عهده بگيرد. در حديثي به نقل از جابر انصاري و ابوسعيد خُدري، كه احتمالاً اوايل دورهِ مروانيان در مدينه پخش گرديد، آمده كه پيامبر اسلام گفته است:

<در پايان دورهِ امت من، خليفه‌اي خواهد آمد كه ثروت را بدون حساب بين مردم توزيع خواهد نمود. >

طبق حديث ديگري كه به اوائل دورهِ مدينه مربوط مي‌شود، و به نقل از ابوهريره نقل شده، پيامبر فرموده‌اند،

<روز قيامت نخواهد آمد تا اينكه مردي از قحطان ظهور كند و به اتفاق كارگزاران خود مردم را هدايت كند.>

پيش‌بيني‌هاي مربوط به اين قحطان قطعاً قبل از شورش عبدالرحمن بن اشعث در سال(80 ق/ 699 م) معلوم بود [چرا كه] به استناد مسعودي (تنبيه، 314) و ابن طاهر مقدسي، او خود را قحطاني و ناصر المؤمنين ناميد.

در مدينه، طبق عقائد ديني محافظه كار، عمر دوم مهدي موعود تلقي ميشد، آنچه اين مقبوليت را تسهيل مي‌كرد اين حقيقت بود كه عمر دوم از طرف مادر با عمر اول ارتباط مي‌يافت، كه به اتفاق فرزندش عبدالله از بالاترين مقام ديني در ميان علماي محافظه‌كار مدينه برخوردار بود. سخناني منسوب به عمر اول و عبدالله بن عمر پخش شده بود مبني بر اينكه عمر اول پيش‌بيني نموده كه يكي از فرزندان او با ظهور خود زمين را پر از عدل خواهد كرد. اين گفته‌ها منعكس كنندهِ انتظاري قديمي‌تر بودند مبني بر اينكه يكي از فرزندان عمر اول از طريق نسبت مذكر، احياگر عدل خواهد بود اما اين اظهارات اكنون در مورد بني‌اميه به كار مي‌رفت (ابن سعد، ج 5، 243)، گفته شده كه سعيد بن مصيب (متوفاي 93 يا 94 ق/ 712 - 713 م) عمر دوم را در حالي كه مدتها قبل از حكومت خود هنوز در مدينه بسر مي‌برد، مهدي موعود مي‌دانست. تلاش خاصي صورت گرفت تا با ادعاهاي كوفيان مبني بر اينكه مهدي موعود از علويان خواهد بود، مقابله شود. از اينرو، نقل شده است كه محمد بن حنفيه در مدينه گفته است اگر قرار باشد مهدي‌اي در كار باشد، از (خاندان) عبد شمس خواهد بود. به نقل از [امام] محمد باقر[ع]، يكي از امامان شيعهِ اماميه، آمده است كه ايشان طي خلافت عمر دوم گفته است:

<پيامبر اسلام از ماست، و مهدي موعود از بني عبد شمس است. ما او را كسي جز عمر بن عبدالعزيز نمي‌دانيم>2(ابن سعد، ج 5، 245).

از سوي ديگر در مكه، از طاووس بن كيسان (متوفاي 106 ق/ 724- 725 م)، از راويان موالي و معتبر كه ساكن يمن بوده، نقل شده است كه با احتياط بيشتر گفته است كه عمر دوم به درستي هدايت شده است اما مهدي موعود نيست (كان مهدياً و ليس به)؛ زيرا در زمان مهدي موعود، پاداش اعمال خوب نيكوكاران بر آنها پيشي خواهد گرفت و بدكاران به توبه كردن دعوت خواهند شد. ابومعبد نافذ (متوفاي 104 ق/ 722 - 723 م) مولاي عبدالله بن عباس، به نقل از ارباب خود آورده است مهدي موعود جواني از اهل بيت خواهد بود. اين خبر به وسيلهِ راوي بسيار معتبر مكي، عمر بن دينار (متوفاي 126 ق/ 744 م) نقل شده است.

در حِمص، وفاداري مردم سوريه به خلافت بني‌اميه در حديثي منسوب به كعب‌الاحبار بيان شده است كه حديث مربوط به قحطاني را خنثي مي‌كند: <مهدي موعود فقط از قريش بوده و خلافت فقط بين آنها خواهد بود. اما اصل و نسب او در يمن خواهد بود (غَيرَ اَنَّ له اصلاً و نسباً في اليمن) >. اين روايت كه به وسيله` شُرح بن عبيده حِمصي (متوفاي پس از 108 ق/ 726 - 727 م) نقل شده، ممكن است به زمان قيام ابن اشعث بازگردد.

در بصره، ابوقِلابه (متوفاي حدود 107 ق/ 725 - 726 م)، را وي برجسته و مرتبط با سوريه، اين نظر را تأييد كرده است كه عمر دوم واقعاً مهدي موعود است. ابونَضره (متوفاي 109 ق/ 727 - 728 م) ابوالعلاء عامري متوفاي 108 ق/ 726 - 727 م) با نقل حديثي دربارهِ خليفهِ كريم در بصره، به طور غير مستقيم گفتهِ ابوقلابه را رد كرده‌اند و اظهار داشته‌اند كه از نظر آنها منظور عمر دوم نبوده است. حسن بصري (متوفاي 110 ق/ 728 م) اعتقاد به مسيحاي مسلمان را رد كرده و تصريح نموده است كه عيسي همان مهدي موعود است. ضمناً به نقل از او گفته‌اند كه اعتقادي به مهدي ندارد، اما اگر قرار است مهدي اي وجود داشته باشد همان عمر دوم است. محمد بن سيرين (متوفاي 110 ق/ 728 م)، معاصر و رقيب او در رهبري ديني در بصره، معتقد بود كه يك مهدي از ميان امت اسلامي خواهد آمد و عيسي، پس از فرودآمدن از آسمان، پشت سر او به نماز خواهد ايستاد. ضمناً تصريح كرده است كه مهدي موعود بهتر از ابوبكر و عمر، و همرديف پيامبران خواهد بود. طبق شايعه اي ديگر، او معتقد بود كه قحطاني همان مهدي موعود است. قتاده (متوفاي 117 يا 118 ق/ 736 م)، از شاگردان برجستهِ حسن (بصري)، حديث زير را از پيامبر نقل كرده است: >پس از وفات يك خليفه، اختلافي به وجود ميآيد و مردي از مردم مدينه به مكه خواهد گريخت. سپس برخي از مردم مكه نزد او خواهند آمد و او را، برخلاف خواست خود، وادار به قيام خواهند ساخت، و بين ركن و مقام با او بيعت خواهند كرد. لشگري را از سوريه عليه او روانه ميكنند اما اين لشگر در صحراي بين مكه و مدينه در زمين فرو مي‌روند (يُخسَفُوا بهم). با مشاهدهِ اين امر، صالحان (ابدال)3 شام4 و گروه‌هايي از عراق (عصائب) نزد او ميآيند و سوگند وفاداري به او را ادا مي‌كنند. سپس مردي از قريش قيام مي‌كند كه دايي‌هاي او از طايفهِ كلب هستند. وي لشگري را عليه آنها روانه مي‌كند اما شكست مي‌خورند. اين لشكر اعزامي از كلب خواهند بود و كساني كه شاهد غنايم كلب نخواهند بود، تأسف خواهند خورد. سپس او ثروت را توزيع مي‌كند و طبق سنت پيامبر آنها در ميان آنها عمل ميكند. اسلام به طور قاطع تثبيت مي‌شود (يُلقي بِجِرانه). او هفت سال (يا در نسخهاي نه سال) زندگي ميكند و سپس از دنيا مي‌رود، و مسلمانان براي او دعا مي‌كنند.< اين روايت، كه بخش اول آن از قيام عبدالله بن زبير الگوبرداري شده است، احتمالاً به عبدالله بن حارث بن نَوفَل بن حارث بن عبداللمطّلب بازمي‌گردد كه در اسناد آن آمده و ادعا مي‌كند كه آن را از اُمّ سلمه، بيوهِ پيامبر اسلام، شنيده است. عبدالله بن حارث، كه <بَبَّه> ناميده مي‌شد، پس از فوت خليفه يزيد و فرار فرماندار او عبيدالله بن زياد، در سال 64 ق/ 684 م، از جانب مردم بصره به عنوان فرماندار آنها برگزيده شد. اما در آن زمان خود را از تمام حوادث خشونتآميز كنار كشيد (مقايسه كنيد با؛9 862 ,3591 از اينرو در واقع بعيد است كه راوي در اين حديث باشد، كه هدف آن تحريك حمايت از آرمان ابن زبير بوده است. بخش آخر آن، شامل قيام فردي از بني‌اميه كه <دايي‌هاي او از كلب هستند > و سپاهي از كلبي‌ها را عليه ابن زبير روانه ميكند، بيانگر اميدهاي آن زمان است كه تاريخ آنها را محقق نساخته است. قسمت در زمين فرورفتن سپاه از سوريه، كه مبتني بر هشدارهاي قرآن پيرامون خَسف است، برگرفته از احاديثي است كه اندكي قبل از آن توسط خود عبدالله بن زبير و دو طرفدار برجستهِ او، عبدالله بن صفوان و حريث بن ابي ربيع مَخزومي، به صورت تبليغات جنگي طي نبرد سپاهيان يزيد عليه مكه و مدينه پخش شد (مراجعه كنيد به صحيح مسلم كتاب الفِتن باب الخسف). اگرچه در حديث قَتاده نامي از مهدي موعود ذكر نشده، اما بعداً عموماً چنين تلقي گرديد كه به او اشاره دارد، و رقيب سوري او، نمونهِ كامل سفياني يعني مخالف سنتي مهدي موعود است. بخش اعظم روايت بعدي در مورد كار مهدي و سفياني، شرح بخشهاي مختلف اين حديث است.

اواخر دوران بني‌اميه، مطربن طهمان ورّاق (متوفاي 125 ق/ 743 م)، مردي از خراسان و ساكن بصره و شاگرد ارشد قتاده، اين نظر را رد كرد كه عمر دوم مهدي موعود است و گفت مهدي موعود دست به كاري خواهد زد كه عمر دوم انجام نداده است: اگر كسي پولي از خزانه درخواست كرده باشد و سپس دريابد كه نيازي به آن ندارد، ديگر آن را پس نمي گيرد. مطر همچنين رواياتي منسوب به كعب الاحبار نقل كرده كه مضمون آنها اين است كه مهدي را چنين ناميدند زيرا هدايت خواهد شد (يُهدي) تا نسخه‌هاي متن اصلي تورات و انجيل را كه در انطاكيه پنهان شده، بيابد. همين روايت كعب به نظر مي‌رسد همزمان در كوفه نيز معروف بوده و گفته‌اند در آنجا عبدالله بن بِشر خثعمي آن را به صورت زير نقل كرده است:

<مهدي موعود (سپاهي) را براي نبرد با روم روانه مي‌كند، ده علم (فقه) به او داده مي‌شود، و تابوت حضرت حق (تابوت‌السكينه) را از غاري در انطاكيه بيرون ميآورد كه حاوي توراتي است كه خداوند براي موسي نازل كرده و انجيلي كه براي عيسي مسيح فرستاده است؛ و در ميان مردم معتقد به تورات طبق تورات و در ميان مردم معتقد به انجيل طبق انجيل حكومت مي‌كند.>

حديث زير اواخر حكومت بني‌اميه در بصره و به نقل از ابوسعيد خُدري پخش گرديد:

<پيامبر گفت: مهدي موعود در ميان امت من خواهد بود، هر چند براي مدتي كوتاه، هفت (سال)، يا نه سال. در آن زمان امت من از سعادتي برخوردار خواهند بود كه هرگز از آن بهره‌مند نبوده‌اند. زمين ثمرات خود را به آنها خواهد بخشيد و چيزي را از آنها دريغ نخواهد كرد. در آن زمان پول فراوان خواهد بود و هرگاه كسي برخيزد و بگويد <يا مهدي، بده > او خواهد گفت بگير>.

اين حديث كه نشان مي‌دهد مهدي حاكم كريمي است كه قبلاً (ظهور او) پيش‌بيني شده، به شكلهاي مختلف، به وسيلهِ زيد عامّي پخش گرديد اما در اصل ممكن است به منبع روائي او، ابوصِدّيق ناجي اهل بصره (متوفاي 108 ق/ 726-724 م) بازگردد. شكل ديگري از اين حديث به وسيلهِ سليمان بن عَبيد سُلَمي، معاصر بصري زيد عامي نقل شده است. از جمله توصيفهاي ديگري كه اواخر دورهِ بني‌اميه از بصره سرچشمه مي‌گرفت اين بود كه مهدي موعود بيني عقابي و پيشاني بلند (اقني اجلي) خواهد داشت.

روايت كوفي بر اين نكته تأكيد داشت كه مهدي يكي از اهل بيت پيامبر يا از فرزندان علي خواهد بود. عاصم بن بَهدَله (متوفاي 127 يا 128 ق/ 744 - 746 م)، قاري مشهور قرآن از كوفه، حديث زير را با اسناد كوفي كه به عبدالله بن مسعود بازمي‌گردد پخش كرد:

<پيامبر فرمودند: جهان به پايان نمي‌رسد تا اينكه مردي از خاندان من (اهل بيتي) بر اعراب حكومت كند و نام او با نام من مطابق خواهد بود. (يُواطي اسمه اسمي).>

اين ادعا كه مهدي هم نام پيامبر خواهد بود، بدون شك در زمان قيام مختار به طرفداري از محمد بن حنفيه صورت گرفته، كه گفته‌اند وقتي به عنوان مهدي موعود خطاب شد به امتياز برخورداري خود از نام و كنيه پيامبر اشاره كرد (ابن سعد، ج 5، ص 68). پس حديث عاصم احتمالاً به منبع حديث وي، زِرّ بن حُبَيش، بازميگردد كه به خاطر طرفداري از علي شهرت داشت. تا زمان قيام زيد بن علي در كوفه در سال 120 ق/ 738 م، اصل يكساني نامها ظاهراً در آنجا به خوبي تثبيت شده بود، زيرا طرفدارانش سعي نمي‌كردند او را مهدي بدانند بلكه او را منصور (طبري، ج 2، ص 1676)، شخصيتي مسيحيايي كه ريشه در اعتقادات مردم يمن داشت تلقي مي‌كردند. در كوفه حديث زير نيز رواج داشت كه به وسيلهِ ابراهيم، پسر محمد بن حنفيه از پدرش و او نيز از علي نقل كرده بود، پيامبر فرمودند: مهدي از ما خواهد بود، از اهل بيت. خداوند يك شبه به او توفيق خواهد داد (يُصلحهُ في ليله``). اينكه مهدي از خاندان پيامبر خواهد بود در اين حديث نيز تأييد شده است:

<پيامبر خدا فرمودند: حتي اگر فقط يك روز از عمر زمين باقي مانده باشد، خداوند مردي از ما را خواهد فرستاد كه جهان را پر از عدل كند آنگاه كه پر از ظلم شده باشد. >

اگر چه اين روايت صرفاً از طريق فِطربن خليفه` اهل كوفه (متوفاي 153 ق/ 770 م) در بين راويان شيوع فراواني يافته بود، اما مي‌تواند به صحابهِ پيامبر ابوطفيل عامر بن واثله (متوفاي حدود 100ق/ 718 - 719 م) نيز بازگردد كه به حمايت از علي و طرفداري از شيعه معروف بوده و ادعا كرده كه روايت مذكور را از علي شنيده است. مضمون حاكم كريم، در كوفه به وسيله` عطيه` بن سعد بن جُناده قيسي (متوفاي 111 ق/ 729 -730 م يا 127 ق/ 744 - 745 م) مطرح شده كه شيعه محسوب مي‌شد و حديث زير را به نقل از ابوسعيد خُدري روايت كرده است:

پيامبر فرمودند: <مردي از خاندان من پس از يك فاصله` زماني (عند انقطاعٍ من الزمان) و ظهور جنگهاي داخلي (فِتن) خواهد آمد و او در توزيع (حَثياً) (پول) سخاوتمند خواهد بود. او سفّاح (= كريم) ناميده خواهد شد. >

اوايل دورهِ عباسيان تا زمان جمع آوري رسمي احاديث‌

نهضت انقلابي عباسيان اميدهاي مسيحيايي و اميد به [ظهور] يك احياگر دين و حكومت عادلانه از ميان اهل بيت را برانگيخت و از جانب آنها پشتيباني شد. اولين خليفهِ عباسي در سخنراني افتتاحيهِ خود در مسجد كوفه در سال(132 ق/ 749 م) عنوان مسيحيايي سفّاح را كه در كوفه رايج بود به خود داد. شاعري به نام سديف او را مهدي هاشميان ناميد (الاغاني، ج 4، ص 93). خليفهِ دوم عباسي، ابوجعفر، نيز به وسيلهِ شاعر دربار خود، ابودُلامه، مهدي موعود ناميده شد. طي حكومت او، ادعاي عباسيان در خصوص مهدويت، با قيام محمد بن عبدالله حسني در سال (145 ق/ 762 م،) با چالش شديد مواجه گرديد؛ محمد بن عبدالله مدتها بود كه با تبليغات طرفداران خود مهدي منتظر اعلام شده بود و طبق پيش‌بيني احاديث در مدينه ظهور كرده بود. پس از سركوبي قيام او، خليفه، نام مسيحيايي منصور را برگزيد و لقب مهدي را به فرزند و وليعهد خود محمد بن عبدالله داد و او را به عنوان احياگر موعود به مردم معرفي كرد. محمد بن عبدالله پس از رسيدن به قدرت كوشيد مطابق با انتظارات موجود از مهدي زندگي كند و به اين منظور زندانيان سياسي را به ويژه در شهرهاي مقدس آزاد كرد و هنگام آزادي هداياي سخاوتمندانهاي به آنها داد.

روايات مربوط به مهدي كه به زمان مذكور باز مي‌گردند بازتاب تحولات فوق هستند. يكي از شيعيان به نام يزيد بن ابي زياد (متوفاي 136 ق/ 753 - 754 م) در حمايت از نهضت انقلابي عباسيان در خراسان حديث زير را در كوفه پخش كرد كه اسناد آن به عبدالله بن مسعود باز مي‌گردد:

<زماني كه در محضر پيامبر خدا بوديم، جواناني از بني‌هاشم آمدند. با ديدن آنها اشك از چشمان پيامبر جاري شد و رنگ چهرهايش تغيير يافت. عرض كرديم: اي پيامبر خدا، براي مدتي در چهرهِ شما چيزي ديده‌ايم كه برايمان خوشايند نيست.< حضرت فرمود، >خداوند براي ما، اهل بيت، آيندهاي را در اين جهان برگزيده است. اهل بيت من با بدبختي، تبعيد، و آزار و شكنجه روبرو خواهند شد تا اينكه جماعتي از شرق با پرچم سياه ظهور خواهند كرد. آنها حق را خواهند خواست اما به آنها داده نمي‌شود. سپس مي‌جنگند و پيروز مي‌شوند. آنگاه هر چه كه بخواهند به آنها داده ميشود، اما آن را نمي‌پذيرند و نهايتاً آن را (يعني زمين را) به مردي از خاندان من واگذار مي‌كنند. او زمين را پر از عدل خواهد كرد آنگاه كه آنها پر از ظلم كرده باشند. هر كس از شما زنده و شاهد اين امر باشد، بگذاريد به آنجا برود حتي اگر با خزيدن بر روي برف باشد (حَبواً علي الثَلج).>

اگر چه كارشناسان حديث معتقدند اين حديث كه به حديث بيرقها معروف است، به وسيلهِ ابن ابي زياد جعل شده، تأثير فراواني بر انتظارات بعدي دربارهِ كار مهدي داشته و ابن ماجه در كتاب السنن خود آن را پذيرفته است. نسخهِ مشابهي از اين حديث با اسناد بصري در بصره به وسيلهِ خالد حَذّاء (متوفاي 141 - 142 ق/ 758 - 760 م) پخش شده است:

پيامبر خدا فرمود، <سه نفر كه هر يك فرزند خليفه است، در خزانهِ شما خواهند جنگيد (عند كنزكم). هيچ يك از آنها، آن را به دست نميآورد. سپس پرچمهاي سياهي از شرق برافراشته ميشود>. دو نفر از آنها (به طور وحشيانهاي) شما را به قتل ميرسانند به طوري كه هيچكس تا كنون اين گونه كشته نشده است.< بعد چيزي گفت كه به خاطر نميآورم. وي افزود،> وقتي كه او را ديديد، با او بيعت كنيد، حتي اگر با خزيدن بر روي برف باشد. زيرا او نايب خداوند، مهدي موعود است.

ادعاي عباسيان در خصوص مهدويت در ميان راويان عمدتاً كوفي به طور ناچيزي مورد حمايت واقع شد. گفتهِ زير كه منسوب به عبدالله بن عباس است احتمالاً در اواخر خلافت منصور يا آغاز حكومت مهدي توسط عبدالمالك بن ابي غنيه خُزاعي، مردي اهل اصفهان و ساكن كوفه پخش گرديد:

<به خدا قسم، پس از آن (يعني پس از دوازده خليفه اي كه در حديثي از پيامبر پيش‌بيني شده‌اند) سفّاح، منصور، و مهدي از ميان ما خواهد آمد و آن (يعني خلافت) را به عيسي بن مريم واگذار خواهد كرد.>

ابن جابر اَعمَش نيز كه احتمالاً كوفي بوده، تقريباً در همان زمان حديثي را منسوب به ابوسعيد خدري نقل كرد: <شنيدم كه پيامبر خدا(ص)فرمودند، قائم از ماست، منصور از ماست، سفّاح از ماست، و مهدي از ماست. در مورد قائم، خلافت بدون ذره اي خونريزي از سوي او، به او خواهد رسيد. در مورد منصور، هيچ يك از پرچمهاي او بازنمي‌گردد. در مورد سفّاح، سيل ثروت و خون به راه خواهد انداخت. مهدي آن (زمين) را پر از عدل خواهد كرد آنگاه كه پر از ظلم شده باشد.> ابن جابر افزود: به نظر او منصور، ابوجعفر (منصور) بوده و سفّاح، خليفه مهدي بوده است. اما احتمالاً اين روايت ابتدائاً براي عباسيان جعل نشده و ممكن است به اواخر حكومت بني‌اميه در كوفه مربوط باشد كه به منبع روايت ابن جابر يعني ابو ودّاك همدانيِ كوفي باز مي‌گردد. اين پيش‌بيني كه مهدي از نوادگان عباس خواهد بود. در اوايل دورهِ عباسيان صورت گرفته كه به وسيلهِ يزيد بن وليد خُزاعي، كه از لحاظ ديگر ناشناخته است، به كعب‌الاحبار نسبت داده شده و بوسيلهِ محمد بن وليد بغدادي، يكي از موالي بني‌هاشم، نقل شده است.

اما فضاي حاكم در ميان راويان، به سرعت عليه ادعاهاي عباسيان در خصوص مهدويت و به نفع اميدهاي علويان تغيير يافت رواياتي در تأييد اين ديدگاه كه مهدي از سلالهِ محمد و دخترش فاطمه خواهد بود در اوايل دورهِ عباسيان در خارج از كوفه نيز پخش شد. در بصره، عِمران قَطّان، حامي قيام محمد بن عبدالله و برادرش ابراهيم، حديث زير را به نقل از قتاده پخش كردند:

<پيامبر خدا فرمودند، مهدي از من خواهد بود، با پيشاني بلند و بيني عقابي. او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند آنگاه كه پر از ظلم و ستم شده باشد و هفت سال حكومت خواهد كرد.> احاديث مشابهي به نقل از ابوصِدّيق ناجي، به وسيلهِ قَدَري طرفدار شيعه، عوف اعرابي (متوفاي 146 ق/ 763-764 م) و ديگر بصريان پخش گرديد. تقريباً در همين زمان بود كه در رقّه، زيد بن بيان، اين حديث را از پيامبر پخش كرد كه، <مهدي از خاندان من و از فرزندان فاطمه خواهد بود. >

افزودن عبارت <و نام پدر او (پدر مهدي) همنام پدر من است > به حديث عاصم توسط تعدادي از راويان كوفي، تأييدي براي گفتهِ محمد بن عبدالله حسني محسوب مي‌شود. به احتمال زياد، روايت زير به وسيلهِ شعيب بن خالد، اهل كوفه و ساكن ري، به نفع او پخش شده است كه:

<علي در حاليكه به فرزندش حسن مي‌نگريست فرمود >، در حقيقت، اين فرزند من، يك سرور است، همانگونه كه پيامبر او را چنين ناميد و از نسل او مردي خواهد آمد كه نام پيامبر شما خواهد بود. رفتار او شبيه پيامبر خواهد بود اما در شكل و قيافه شبيه او نخواهد بود. او زمين را پر از عدل و داد مي‌كند آنگاه كه پر از ظلم شده باشد.

اما در روايتي منسوب به عبدالله بن عمرو بن عاص، مهدي از نسل حسين معرفي شده كه در آن زمان به وسيلهِ عبدالله بن لَهيعه (متوفاي 155 ق/ 772 م) در مصر پخش گرديد:

<مردي از فرزندان حسين از شرق ظهور خواهد كرد. حتي اگر كوههاي سر به فلك كشيده بخواهند با او مقابله كنند، آنها را ويران كرده و راه خود را از ميان آنها خواهد گشود. >

اين روايت از قبل بيانگر انتظار قيامي ديگر، پس از قيام عباسيان، در شرق است. اكنون اين انتظار در پيش‌بيني‌ها بيان مي‌شد كه سپاهي با جامهِ سفيد بر تن و حامل پرچم‌هاي كوچك و سياه به رهبري يك مرد يا پيرو او، اهل تميم به نام شعيب بن صالح، از خراسان يا ري خواهد آمد تا زمينه را براي مهدي آماده كند. به نظر ميرسد پيش‌بيني‌هاي اوليه از اين قبيل ريشه در عراق داشته اما بخش اعظم آنها، كه اغلب بسيار مشروح است، از منابع مصري و سوري سرچشمه گرفته‌اند. در مصر، عبدالله بن لهيعه، روايت‌هاي بي‌شماري از اين قبيل را جعل كرده و اسناد غير واقعي مختلفي را براي آنها ساخته است. در سوريه، روايات مشابهي به نقل از ارطات بن مُنذر اهل حِمص (متوفاي 162 يا 163 ق/ 778 - 780 م) نقل شده‌اند، كه گاه اسناد آنها به كعب‌الاحبار بازميگردد. روايات ديگر به وسيلهِ ابوبكر بن ابي مريم (متوفاي 156 ق/ 773 م): اهل دمشق پخش گرديده است. روايات ديگري از اين قبيل كه ظاهراً هم در سوريه و هم در مصر معروف بودند. به روايت جابر (جُعفي) از [امام] ابوجعفر (محمدباقر)، چه بسا در قالب كتاب، پخش شده است. از آنجا كه جابر حداكثر در سال (132 ق/ 750 م) وفات يافته است، واضح است كه اين انتساب به او بي‌اساس است. برخي از اين روايات قيام و احوال سفياني، تسخير و غارت كوفه توسط او، شكست او به دست شعيب، و الحاق پرچمهاي سياه از مشرق با پرچمهاي زرد از مغرب در ناف (سُرّه) سوريه، يعني دمشق را با جزئيات تمام توصيف كرده‌اند. وفات محمد بن عبدالله در پيش‌بيني‌هاي موجود در شرحهاي منسوب به جابر و ارطات آمده است؛ طبق اين پيش‌بيني‌ها، نفس زكيه، از فرزندان پيامبر، طي مبارزهاي در حوالي مدينه، واقع در احجار الزيت كشته خواهد شد. مهدي موعود در مكه ظهور ميكند، شعيب با او بيعت مي‌كند و مهدي با ادامهِ جنگ، سپاه كلبي را شكست داده و سفياني را به قتل ميرساند. طبق برخي پيش‌بيني‌هاي رايج در سوريه، او در بيت‌المقدس ساكن خواهد شد. حكومت او 24، 30، 39، يا 40 سال به طول مي‌انجامد و پس از او قحطاني يا حلقايي از خاندان او جانشين او خواهند شد. پس مهدي در اين روايات ارتباط چنداني با آخرالزمان ندارد، اما طبق پيش‌بيني برخي از اين روايات مهدي ديگري قسطنطنيه را تسخير كرده و با فرود آمدن عيسي از آسمان، حكومت را به او تسليم ميكند.

عليرغم پخش سريع روايات مربوط به ظهور مهدي موعود، مخالفت با اعتقاد به او به گونه‌اي كه قبلاً به وسيلهِ حسن بصري مطرح شده بود، در ميان علماي حديث كاملاً پايان نيافت. محمد بن خالد جَنَدي، اهل يمن اين مخالفت را ملبس به حديثي از پيامبر كرد و براي آن اسنادي از طريق حسن بصري تا صحابهِ پيامبر اَنَس درست كرد، <امور هميشه در سختي و دشواري، دنيا همواره در حركت به عقب و مردم در حرص و آز خواهند بود. روز قيامت فقط در زمان بدترين مردم فراخواهد رسيد. هيچ مهدي اي در كار نخواهد بود مگر عيسي بن مريم. > حديث مذكور در اثر اينكه شافعي (متوفاي 204 ق/ 820 م) آن را از جَنَدي نقل كرده است اعتبار بيشتري يافت. اين روايت كه در سنن ابن ماجه آمده، بعداً از سوي طرفداران اعتقاد به مهدي چنين تفسير شد كه هيچ‌كس جز عيسي مسيح در گهواره (مهد) سخن نگفت يا اينكه مهدي فقط مطابق با تعاليم عيسي حكومت خواهد كرد زيرا فقط عيسي، به عنوان يك پيامبر، معصوم بود. بسياري از كارشناسان حديث، از جمله نسائي و ابن قيّم جوزيّه، آن را معتبر ندانسته و رد كرده‌اند. ترديدهاي پابرجا در خصوص مهدي ممكن است تا حدودي به خاطر نبود روايتي در خصوص او در صحيح بخاري و مسلم باشد. اما روايات مربوط به مهدي در مجموعه‌هاي روائي اصيل اهل تسنن از قبيل كتب ابي داوود، ترمذي، ابن ماجه، نسائي و نيز مسند ابن ماجه به اندازه‌اي هستند كه مبناي محكمي براي اعتقاد همگاني به مهدي را به وجود آورند.

تحولات بعدي‌

روايات مربوط به مهدي در مجموعه روايات پُست كلاسيك مانند مجموعهِ طَبَراني، حاكم نيشابوري، و بيهقي نيز گردآوري شده‌اند. نقش معادي مهدي عموماً برجسته‌تر شد. اين نگرش كه مهدي در زمان فرودآمدن عيسي حكومت خواهد كرد به صورت يك اصل پذيرفته شده عمومي درآمد. چرا كه اكنون مهدي امام مسلمانان در نماز شناخته مي‌شد، كسي كه بدون ذكر نام در روايات قبلي گفته شده بود كه امامت خود را به عيسي مسيح واگذار خواهد كرد. ابوالحسن آبُري (متوفاي 363 ق/ 959 م) در كتاب خود تحت عنوان مناقب الشافعي مدعي تواتر كلي روايات مربوط به مهدي شده كه اين اطمينان را به بار ميآورد كه او از امت اسلام خواهد بود و عيسي پشت سر او به نماز خواهد ايستاد. برخي از اعمالي كه، طبق روايات قبلي، قرار بود عيسي پس از فرودآمدن خود انجام دهد اكنون به مهدي نسبت داده مي‌شد كه در از بين بردن دجّال نيز به او كمك خواهد كرد. مهدي بسيار بيش از پيش با فتوحات پيش‌بيني شده مسلمين در روايات ملاحم پيرامون آخرالزمان، به ويژه فتح قسطنطنيه و روم مرتبط شمرده شد و حاكم كل جهان تلقي گرديد. اين گرايشات در روايات نقل شده بوسيله ابونعيم اصفهاني (متوفاي 458 ق/ 1066 م) مشهود است كه حداقل سه مجموعهِ متفاوت از احاديث مربوط به مهدي را تأليف كرده است.

بُعد تازه‌اي از احوال مهدي در كتاب التذكره ابوعبدالله قرطُبي (متوفاي 671 ق/ 1273 م) آمده است. وي رواياتي را نقل كرده كه به موجب آنها مهدي ابتدا در ماسَّه در سُوس، در دورترين نقطه غرب ظهور ميكند و پس از آن است كه دومين بيعت با او در مكه صورت ميگيرد. علاوه بر اين، سپاهي از قبايل بربر جمعآوري ميكند، و از تنگه‌هاي مختلف عبور ميكند و به اندلس مي‌رسد كه مصيبت‌ها و چپاول آنجا در گذشته به دست كافران به طور مشروح ذكر شده است. سپس مهدي در مسجد شهر سويل سخنراني ميكند، تمام مسلمين با او بيعت مي‌كنند و 70 شهر روم را تسخير مي‌كند. نهايتاً كليساي طلا (كنيسهِ الذهب) را غارت مي‌كند، اما چون پيروان او بر سر تقسيم عصاي موسي كه در آنجا پيدا ميشود به كشمكش مي‌پردازند، روم برتري مي‌يابد و قبل از پيروزي نهايي مهدي، مسلمانان را تا فَيّوم در مصر تعقيب ميكنند. اين روايات، كه طبق يكي از آنها مهدي بايد در سال 599 ق/ 1202 - 1203 م ظهور مي‌كرد، خاستگاهي جديد دارند. روايات مذكور احتمالاً ظهور مهديِ ابن تُومَرت (متوفاي 524 ق/ 1130 م) هستند اما اظهار اميدواري ميكنند كه مهدي ديگري بار ديگر اندلس را تسخير كند. ابن تومرت در توصيف خود از مهدي نامي از اين روايات نمي‌برد يا اشاره‌اي به آنها نمي‌كند. اما ابن خلدون، برخي باورهاي مشابه را توصيف ميكند كه به وسيلهِ صوفيهاي غربي، ابن قَسي (متوفاي 536 ق/ 1141 م)، ابن عربي (متوفاي 638 ق/ 1240 م)، ابن سبعين (متوفاي 623 ق/ 1226 م)، و شاگرد او ابن ابي واطيل، كه يكي از آثار ابن سبعين را نقل مي‌كند، رواج يافته‌اند. به گفتهِ ابن خلدون، اين صوفيها پيش‌بيني كرده‌اند كه مهدي در مغرب ظهور خواهد كرد. وي همچنين مي‌گويد بسياري از مردم تا زمان خود او منتظر بودند كه مهدي در قلعه (رباط) ماسَّه ظهور كند، از اين‌رو به اميد ملاقات و بيعت با او به آنجا مي‌رفتند. در آغاز قرن هشتم/ چهاردهم، مردي كه ادعا مي‌كرد مهدي موعود است، در آنجا حمايتي كسب كرده بود اما به زودي به وسيلهِ سران مَصمودَه كشته شد. اعتقاد به اينكه مهدي در مراكش ظهور مي‌كند تا دوران مدرن در آنجا رايج بوده است.

در روايات شرق و مصر اين تحول عمدتاً ناديده گرفته شده است. رساله‌هايي كه بطور خاص به مهدي پرداخته‌اند، و تعداد فراواني از روايات مجموعه‌هاي قبلي را در خود جمع كرده‌اند، به وسيلهِ راويان متأخر تأليف شده‌اند. از جمله به وسيلهِ يوسف بن يحيي مَقدسي سولمي دمشقي، نويسندهِ عِقد الدرر في اخبار المنتظر كه درسال (658 ق/ 1260 م) تأليف شده است؛ سيوطي (متوفاي 911 ق/ 1505 م) كه در رسالهِ خود تحت عنوان العَرف الوَردي في اخبار المهدي از اثر ابونعيم اصفهاني به نام <چهل روايت دربارهِ مهدي > به عنوان مبنا استفاده كرده و روايات فراواني را از منابع ديگر به آن افزوده است؛ و ابن حَجَر هَيتمي (متوفاي 973 ق/ 1565 م) كه علاوه بر نوشتن دو رساله دربارهِ مهدي، كه يكي از آنها تحت عنوان القول المختصر في علامات المهدي المنتظر موجود است، بحثي راجع به اين موضوع را در اثر ضد شيعي بحث انگيز خود به نام الصواعق المُحرِقه آورده است. گرايش كلي اين رساله‌ها هماهنگ كردن روايات مختلف بوده است. با اين حال چند مسأله همچنان موجب جر و بحث بوده است. هر چند ابونعيم اصفهاني به روشني موافق اين عقيده بود كه مهدي از سلالهِ [امام] حسين[ع] خواهد بود، ابن قَيم جوزيّه، و به دنبال او ابن حجر هيتمي معتقد بودند كه صحت رواياتي كه تصريح مي‌كنند مهدي از خاندان [امام] حسن[ع] خواهد بود، بهتر تأييد ميشود و استدلال مي‌كردند كه خداوند از اين جهت فرزندان [امام] حسن [ع] را ترجيح داده است كه [امام] حسن[ع] به اختيار خود و به خاطر دلسوزي براي امت اسلام دست از خلافت كشيد اما [امام] حسين[ع] به طمع خلافت درگير جنگ شد. اينجا نيز[جداي از بي خبري نسبت به منابع اصيل اسلامي] ، از تحليل‌هاي بي محتوايي است كه بني اميه در تخريب چهرهِ ائمه(ع) درميان افراد رواج دادند. علي هروي قاري (متوفاي 1014 ق/ 1606 م) در اثر خود به نام المشرب الوردي في مذهب المهدي اين استدلال را رد كرده است و عبدالرحمن اَيدَروسي (متوفاي 1192 ق/ 1778 م)، كه خود از فرزندان [امام] حسين[ع] است، مؤيد اين ديدگاه بود كه مهدي از خاندان [امام] حسين[ع] خواهد بود. در خصوص اقتداي عيسي به مهدي در نماز، مشكل كلامي به وجود آمده است. تفتازاني (متوفاي 792 ق/ 1390 م) در تفسير خود از عقائد نسفي گفته است كه، طبق ديدگاه صحيح‌تر، مهدي در نماز به عيسي اقتدا خواهد كرد، زيرا عيسي به عنوان پيامبر در رتبهِ ديني از او برتر است. ابن حجر هيتمي و ديگران اين ديدگاه را رد كرده‌اند. استدلال آنها اين است كه اقامهِ نخستين نماز عيسي پشت سر مهدي به معني اطاعت او از شريعت اسلام است، نه برتري مهدي. از اينرو، همانطور كه در برخي روايات آمده، ممكن است بعداً مهدي پشت سر عيسي به نماز بايستد. از سوي ديگر، سيوطي، و به دنبال او هيتمي، مخالف رواياتي هستند كه مهدي را به لحاظ مقام برتر از ابوبكر و عمر مي‌دانند و آن را در تضاد با اجماعي مي‌دانند كه به موجب آن دو خليفهِ مذكور پس از پيامبران بهترين انسانهاي روي زمين بوده‌اند. گفتني است نه تنها چنين اجماعي وجود ندارد بلكه شايد بتوان گفت اجماع به عكس است يعني پس از پيامبر اكرم(ص) هيچ كس به برتري و فضيلت علي(ع) نمي‌رسد چنانكه اهل سنت نيز چنين قائلند. علي قاري و محمد بن عبدالرسول بَرَزَنجي در اثر خود تحت عنوان الاشاعهِ في اَشراط الساعهِ (كه در سال 1076 ق/ 1665 - 1666 م به پايان رسيده است) اعتراض آنها را رد كرده‌اند. استدلال آنها اين است كه اجماع در اين مسأله به آينده تعميم نمي‌يابد. آنها تحت تأثير ديدگاه‌هاي متصوفه معتقد بودند كه مهدي به خاطر معصوم بودن در اجتهاد خود، از دو خليفه برتر است.

يك آموزه متصوفه در خصوص مهدي، به وسيلهِ ابن عربي در فصل 366 اثر خود به نام الفتوحات المكيهِ تشريح شده است. او مهدي منتظر را كه از سلالهِ [امام] حسن [ع] است، خاتم الاوصياء توصيف كرده است، درست همانطور كه [حضرت] محمد[ص] خاتم الانبياء بوده است. مهدي شريعت5 اسلام را با شمشير تحميل ميكند و عيسي يكي از وزيران او خواهد بود. او بدون تكيه بر قياس فقهي و در اجتهاد خود معصوم خواهد بود و فقهاي مذاهب با او مخالفت ميكنند، حال آنكه اولياء متصوفه به طور طبيعي حامي او خواهند بود. اين نگرشها در محافل متصوفه وابسته به تفكر ابن عربي بيشتر شرح و بسط يافته است. آموزهِ ديگر متصوفه، كه به طور كامل از سوي علي قاري رد شده است، متعلق به شيخ هندي، عبدالله هندي مخدوم الملك بود كه بر اساس تعاليم او مهدي و عيسي هر دو آموزه فقهي ابوحنفيه را به اجرا خواهند گذاشت. اين ديدگاه همچنان در زمان بَرَزَنجي به وسيلهِ يك شيخ حنفي در مدينه ترويج مي‌شد كه برزنجي موفق شد وي را از درجه اعتبار ساقط سازد. علي قاري نيز آموزه مهديه را مورد انتقاد قرار داد. مهديه معتقد بودند كه شيخ سابق آنها، كه در خراسان درگذشته بود، مهدي بوده و تمام مسلماناني را كه اين ادعا را نفي ميكردند كافر مي‌دانستند.

عليرغم تأييد اعتقاد به مهدي به وسيلهِ برخي محدثان برجسته و متصوفه، اين اعتقاد هرگز به بخش اساسي آموزهِ مذهبي اهل تسنن تبديل نشد. در عقايد اهل تسنن به ندرت به اين مسأله اشاره مي‌شود. بسياري از علماي مشهور مانند غزالي از بحث پيرامون اين موضوع خودداري كرده‌اند. اين طرز برخورد اغلب احتمالاً به خاطر ترس از تحريك نهضت‌هاي مخرّب‌گر سياسي در ميان امت اسلامي بوده تا در اثر ترديد دربارهِ صحت اعتقاد به مهدي. انتقاد صريح از اعتقاد به مهدي مانند آنچه ابن خلدون، در مقدمهِ خود انجام داده و اعتبار كليهِ احاديث مربوط به مهدي را رد كرده، از موارد استثنائي محسوب ميشود.

آموزه شيعه‌

در بين شيعيان، به ويژه گروه‌هاي راديكال‌تر، آرزوي ظهور احياگر عدل و دين معمولاً از همه شديدتر بوده است. اعتقاد به آمدن مهدي از ميان اهل بيت پيامبر، در اعتقادات شيعه راديكال، برخلاف اعتقادات اهل تسنن، به يك جنبهِ اصلي ايمان تبديل شد. همچنين از جمله اعتقادات خاص شيعه، اعتقاد عمومي بر غيبت موقت و نهايتاً بازگشت باشكوه مهدي است. از آنجا كه هر يك از اعضاي اهل بيت كه به عنوان مهدي معرفي شدند نتوانستند در طول زندگي خود انتظارات مربوط به او را برآورده سازند، پيروان آنها به آمدن مجدد او اميد بستند. اين الگو قبلاً در مورد محمد بن حنفيه كه كساني‌كه درگذشت او را انكار ميكردند به كار رفت. به اعتقاد آنها او در كوههاي رَضوا پنهان شده و روزي بازميگردد تا بر جهان حكومت كند. اعتقادات مشابهي در خصوص پسر محمد بن حنفيه، به نام ابوهاشم (متوفاي 98 ق/ 716 م)، عبدالله بن معاويهِ از جعفريه (متوفاي حدود 130 ق/ 748 م)، محمد بن عبدالله نفس الزكيه (متوفاي 145 ق/ 762 م)، [امام] جعفر صادق[ع] (متوفاي 148 ق/ 765 م) و تعداد بيشمار ديگري از علويان در قرنهاي بعد به وجود آمد. در شيعه به مهدي عموماً لقب قائم داده شده، كه شايد اولين آنها در مورد محمد بن حنفيه در زمان غيبتش باشد. گفته شده است كه ممكن است اين واژه با لقب قائم در متون آرامي سامري ارتباط داشته باشد كه در يوناني به ترجمه شده است. (مراجعه كنيد به: جي. وايدنگرن6، محمدرسول خدا(ص) و معراج او، آپسالا7 1955 ، 79 ، پي . كرون8 و رام. كوك9 ، انتشارات كمبريج 1977 ، 165) اين واژه در كاربرد سامري و عرفاني ظاهراً به معني <زنده > است. ريشهِ عربي اين واژه هر چه كه باشد، روشن است كه در كاربرد شيعي به معني كسي است كه قيام كرده و حكومت ميكند. اين واژه قبل از پايان دورهِ بني‌اميه عموماً به كار مي‌رفت و در سنت اماميه عمدتاً جايگزين واژهِ مهدي شد.

آموزهِ غيبت مهدي پس از وفات امام هفتم، موسي كاظم[ع] (183 ق/ 799 م) در ميان واقِفيه كه او را آخرين امام مي‌دانستند و انتظار داشتند به عنوان مهدي بازگردد به شدت گسترش يافته هر چند اكثر آنها معتقد بودند كه او وفات نيافته و در جايي زنده و پنهان است، اما بقيه تصور مي‌كردند كه او وفات يافته و زنده خواهد شد. آنها به گفته‌هاي منسوب به امام جعفر[ع] استناد مي‌كردند مبني بر اينكه مهدي قائم ناميده شده زيرا پس از وفات برمي‌خيزد (يقوم). يكي از بنيانگذاران واقفيه در كوفه به نام حسن بن علي بن ابي حمزه بطائني كتابي را در خصوص غيبت به رشتهِ تأليف درآورده است. كتاب‌هاي ديگري وجود دارد كه معروف است كه به وسيلهِ واقفي‌هاي كوفه از جمله عبدالله بن جَبَلهِ (متوفاي 210 ق/ 834 م)، علي بن عمر اَعرج، علي بن حسن طاطَري (متوفاي 263 ق/ 876 - 877 م)، و حسن بن محمد بن سماعه (متوفاي 263 ق/ 876 - 877 م) نوشته شدهاند. ابراهيم بن صالح انماطي (اهل كوفه، در نيمهِ اول قرن سوم ق/ نهم م)، نويسندهِ كتاب الغيبهِ نيز شايد واقفي بوده است. اما، در همان زمان كتاب‌هايي نيز به وسيلهِ برخي علماي اماميه تأليف شده كه به تداوم امامت پس از موسي كاظم عقيده داشتند، مانند عباس ناشري (متوفاي 219 يا 220 ق/ 834 - 835) و فتحي علي بن حسن بن فضّال اهل كوفه.

پس پيش از غيبت امام دوازدهم كه اكثر اماميه پس از وفات امام يازدهم، حسن بن علي عسكري[عليهماالسلام] در سال 260 ق/ 874 م، او را مهدي مي‌دانستند، آموزهِ غيبت با روايات امامان كاملاً ثابت شده بود. اين روايتهاي گذشته اكنون مي‌توانست براي تأييد آموزهِ مهدويت امام دوازدهم مورد استفاده و جرح و تعديل قرار گيرد. براي مثال، روايتي از واقفيه منسوب به امام محمد باقر[ع] وجود داشت كه به وسيلهِ حسن بن علي بن حمزه نقل شده بود و اكنون براي امام دوازدهم به كار مي‌رفت: <صاحب اين امر (صاحب هذا الامر) حامل سنتي از موسي[ع]، سنتي از عيسي[ع]، سنتي از يوسف[ع]، و سنتي از [حضرت] محمد[ص] خواهد بود. به عنوان حامل سنتي از موسي، ترسان و مترصد (خائف يَترقّب) خواهد بود؛ به عنوان حامل سنتي از عيسي، آنچه دربارهِ عيسي گفته مي‌شد دربارهِ او نيز گفته خواهد شد؛ به عنوان حامل سنتي از يوسف، حبس و غيبت (السجن و الغيبهِ) در مورد او رخ خواهد داد؛ به عنوان حامل سنتي از [حضرت] محمد[ص]، با شمشير قيام خواهد كرد، از سيرهِ او تبعيت و روايات او را تفسير خواهد كرد... > اين روايت صريحاً به حبس موسي كاظم و ادعاي كذب مبني بر اينكه به دست دشمنانش كشته شده، اشاره مي‌كند. روايات واقفي ديگري منسوب به امام جعفر صادق‌ عليه‌السلام در خصوص دو غيبت مهدي وجود دارد از جمله: <صاحب اين امر دو غيبت خواهد داشت. يكي طولاني‌تر خواهد بود به طوري كه حتي خواهند گفت >او درگذشته است<؛ و برخي خواهند گفت، >كشته شده است.< هيچكس به او وفادار نميماند مگر عدهِ معدودي از پيروانش. هيچ يك از پسرانش يا هر كس ديگر از مكان او مطلع نخواهد بود مگر وكلاي او كه متصدي انجام امور مربوط به او هستند. > اين دو غيبت را به دوبار دستگيري امام موسي‌كاظم (عليه‌السلام) تعبير كرده‌اند كه پيش از آخرين حبس خود توسط هارون الرشيد كه ديگر بازنگشت مدت كوتاهي در زمان خلافت مهدي زنداني شده بود. اكنون چنين تفسير مي‌شد كه اين قبيل روايات به غيبت صغري و غيبت كبراي امام دوازدهم اشاره مي‌كنند. آموزهِ شيعهِ اثني‌عشري دربارهِ مهدي قائم و غيبت او، بر اساس روايات منسوب به امامان، به وسيلهِ محمدبن ابراهيم نُعماني (اواسط قرن چهارم ق/ دهم م) در كتاب الغيبه`، ابن بابويه (متوفاي 381 ق/ 991 م) در اكمال الدين، و شيخ طوسي (متوفاي 460 ق/ 1068 م) در كتاب الغيبهِ ، بنحوي قابل اطمينان شرح داده شده است.

روايات اماميه در خصوص احوال مهدي پس از ظهور او عمدتاً منعكس كننده روايات اهل سنت است. او صاحب شمشير خواهد بود و بر جهان حكومت خواهد كرد. عيسي پس از فرودآمدن از آسمان، در نماز به او اقتدا ميكند. اين مسأله برخلاف مورد اهل تسنن مشكل كلاني به وجود نمي‌آورد زيرا طبق آموزهِ رايج اماميه، مهدي، مانند همهِ امامان ديگر، به لحاظ مقام ديني از همهِ پيامبران به جز محمد (ص) برتر است. از جملهِ انتظارات خاص شيعه آن است كه مهدي همهِ مسلمانان را وادار به پذيرش اعتقاد شيعه خواهد كرد. از امام جعفر صادق (عليه‌السلام) نقل شده است كه اظهار كردند: <هنگامي كه قائم ما به پا خيزد، همهِ مخالفان (يعني مخالفان علي[ع]، ناصبي‌ها) را به پذيرش اين مذهب فرا مي‌خواند. يا حقيقتاً آن را خواهند پذيرفت، يا گردن آنها را خواهد زد، و يا آنها را وادار خواهد كرد كه جزيه بپردازند همانگونه كه افراد غير مسلمان (اهل ذمّه) هم اكنون جزيه مي‌پردازند. او مهياي سفر شده و آنها را از شهرها به خارج از شهرها (سواد) اخراج خواهد كرد. > قائم قوانيني را كه امامان وضع كرده‌اند اجرا خواهد كرد، و از اينرو اجازه نمي‌دهد كه مسلمانان همسران خود را طرد كنند مگر از طريق طلاق السنه`. پس انتظار ميرود كه مهدي شريعت اسلام را به طور كامل احيا كند، و اين همواره آموزهِ سنتي اماميه بوده است. آموزهِ راديكال‌تر به وسيلهِ قرامطه ترويج يافت، كه معتقد بودند مهدي شريعت را منسوخ خواهد كرد و پيام تازه‌اي با خود به همراه ميآورد. به گفتهِ نوبختي (فرق الشيعه، ويراستهِ اچ. ريتر،10 استانبول 193، ص 62) عقيدهِ آنها بر اساس تفسير اين گفتهِ منسوب به امام جعفر صادق (عليه‌السلام) بوده <كه اگر قائم ما قيام كند، قرآن را از نو خواهيد آموخت. > به نظر ميرسد نظرات مشابهي در گفتهِ ديگري منسوب به امام جعفر صادق (عليه‌السلام) عنوان شده است كه،

<وقتي قائم ما قيام كند، امري متفاوت از قبل خواهد آورد (جاء بأمرٍ غير الّذي كانَ). >

در مقابل انتقاد اهل تسنن، اماميه در احتجاجات خود كوشيده‌اند ثابت كنند توصيفات مهدي در احاديث اهل تسنن به امام دوازدهم مربوط مي‌شود و عمر طولاني مهدي كه در آموزهِ غيبت نهفته است، با توجه به اطلاعات مبتني بر وحي دربارهِ خضر، عيسي، و دجّال، و گزارشهاي سكولار در خصوص افرادي كه عمر طولاني داشته‌اند (مُعَمَّرون) غير منطقي نيست. اينگونه احتجاجات در اواسط قرن هفتم ق/ سيزدهم م، هنگامي كه چند عالم اهل تسنن اين اعتقاد اماميه را تأييد كردند كه امام دوازدهم مهدي منتظر است، قوت قابل توجهي يافتند. در سال(648 ق/ 1250 - 1251 م) محدث شافعي سوري، محمد بن يوسف گنجي قُرَشي، كه بعداً (در سال 658 ق/ 1260 ق) به جهت همكاري با فاتحان مغول در دمشق به قتل رسيد، كتابي را تحت عنوان كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان تأليف نمود و در آن صرفاً بر اساس روايات اهل تسنن مهدي بودن امام دوازدهم را ثابت كرد. در سال (650 ق/ 1253 م) كمال الدين محمد بن طلحه عَدَوي نِصيبيني، عالم شافعي و وزير سابق اَرطُقِد المالك السعيد از اهل ماردين اثر خود به نام مطالب السئول في مناقب آل الرسول را در شهر حلب سوريه به پايان رساند و در آن امامت دوازده امام را تأييد كرد و به اعتراض‌هاي اهل تسنن بر اينكه امام دوازدهم، مهدي موعود است پاسخ داد. سبط بن جوزي، اندكي پيش از وفات خود در سال (654 ق/ 1256 م) در دمشق، اثر خود تحت عنوان تذكرهِ خواص الاُمه` بذكر خصائص الاَئمه` را نوشت كه در آن اخباري را از منابع اهل سنت در خصوص فضائل علي و فرزندانش، به ويژه دوازده امام گردآورده و در پايان تأكيد نموده كه امام دوازدهم صاحب الزمان، قائم و مهدي منتظر است. در تأييد ادعاي مذكور، حديث زير را نقل كرده و آن را مشهور ناميده است،

<پيامبر خدا فرمودند، در آخرالزمان، مردي از خاندان من خواهد آمد كه نام او مانند نام من و كنيهِ او مانند كنيهِ من است. او زمين را پر از عدل ميكند همانگونه كه پر از ظلم شده است. او همان مهدي است. >

او بدين ترتيب يكي از اعتراض‌هاي عمدهِ اهل تسنن در خصوص مهدي بودن امام دوازدهم، محمد بن حسن[عليهما‌السلام]، را رد كرده است؛ به عبارت ديگر، روايت مفصّل عاصم بر يكي بودن نام پدر مهدي با نام پدر پيامبر تصريح كرده است. از سوي ديگر، گنجي گفتهِ آبُري را نقل كرده مبني بر اينكه تصريح فوق را ناقل كوفي، زائده (متوفاي 160 161 ق/ 777- 778 م) به حديث مذكور افزوده است. در رابطه با اين حديث اهل تسنن نيز كه به وسيلهِ ابن حنبل و ديگران روايت شده، مشكلي حاصل شده است؛ طبق اين حديث‌

<پيامبر فرمودند، امتي كه در ميان آنها من در اول، عيسي در آخر و مهدي در ميان (في وَسَطه) قرار دارد نابود نخواهد شد. >

اين گفته به معني آن است كه عيسي پس از مهدي مي‌ماند، و (در اين صورت) برخلاف اعتقاد بنيادي اماميه، هيچ امامي قبل از پايان يافتن عمر جهان نخواهد بود. از اينرو گنجي حديث مذكور را چنين تفسير كرده است كه عيسي آخرين داعي خواهد بود كه بشر را به پذيرش اسلام فرا مي‌خواند اما اينطور نيست كه او زنده بماند و مهدي از دنيا برود.

اظهارات اين نويسندگان اهل تسنن در حمايت از مهدي بودن امام دوازدهم و نيز نويسندگان بعدي از قبيل عالم مالكي ابن صبّاغ اِسفاقُسي مكّي (متوفاي 855 ق/ 1451 م)، اهل مغرب و ساكن مكه، و از متأخرين، عالم حنفي نقش‌بندي، شيخ سليمان بن ابراهيم قُندوزي بلخي (متوفاي 1294 ق/ 1877 م در استانبول) مكرراً به وسيلهِ احتجاج كنندگان اماميه ذكر شده‌اند. از آثار گنجي و كمال‌الدين بن طلحه قبلاً به طور گسترده به وسيلهِ علي بن عيسي اِربلي (متوفاي 692 ق/ 1293 م) در كتاب كشف الغمهِ في معرفه` الائمه` نقل قول شده و اين كتاب به نوبهِ خود، به دليل استناد فراوان به منابع اهل تسنن، نظر مثبت نويسندگان سني را به خود جلب كرده است. حمايت ديگري كه از مهدي بودن امام دوازدهم صورت گرفته از جانب محافل متصوفه بوده است. قبلاً ابوبكر بيهقي (متوفاي 458 ق/ 1066 م) خاطرنشان ساخته بود كه برخي عارفان صوفي (جماعه من اهل الكشف) با آموزهِ اماميه در خصوص هويت مهدي و غيبت او موافقند. صوفي ايراني، صدرالدين ابراهيم حمويي (اواخر قرن هفتم ق/ سيزدهم م) در اثر خود به نام فرائد السِمطين، آموزهِ اماميه دربارهِ مهدي را تأييد نموده است. صوفي مصري شعراني، اگرچه در كل هيچ نظر موافقي با شيعه از خود نشان نمي‌دهد، اما در كتاب خود اليواقيت و الجواهر (تأليف در 958 ق/ 1551م) تصريح كرده كه مهدي فرزند امام حسن عسكري[ع] است كه در سال(255 ق/ 869 ق) به دنيا آمده و تا زمان ديدار با عيسي زنده خواهد ماند و مي‌توان اميدوار بود كه پس از سال 1030 ق/ 1621 م ظهور كند. او ادعاي خود را بر قول شيخ صوفي، حسن عراقي، كه ادعا مي‌كرد مهدي را ملاقات كرده است، و نيز به نقل قولي بي‌اساس از الفتوحات المكيه ابن عربي كه مهدي منتظر را با امام دوازدهم يكي دانسته، مبتني ساخته است. اين نقل قول ابن عربي، هم از سوي علماي اماميه و هم اهل سنت مورد توجه و قبول واقع شده است. شيخ مصري صبّان (متوفاي 1206 ق/ 1792 م) در اثر خود به نام اسعاف الراغبين في سيرهِ المصطفي و فضائل اهل بيته الطاهرين، از ابن عربي به خاطر حمايت از چنين ديدگاهي كه خلاف ظواهر صريح روايات پذيرفته شده به وسيلهِ علماي اهل سنت است، انتقاد كرده است. صبّان نيز به نوبهِ خود به خاطر انتقاد از ابن عربي، به وسيلهِ حسن عِدوي حَمزاوي، مورد انتقاد واقع شده است. وي در اثر خود به نام مشارق الانوار (چاپ اول در سال 1275 ق/ 1858- 1859 م) بر اين اعتقاد است كه عرفاي صوفي صادق‌ترين مفسران حديث پيامبر بوده‌اند. براي كاستن از نتائج شيعي گفتهِ شعراني، عدوي آن را نقل كرد، هزار سال به تاريخ تولد مهدي افزود و تاريخ ظهور او و ادعاي شيخ حسن عراقي مبني بر ملاقات با او را حذف كرد. از اينرو مهدي در سال (1255 ق/ 1839) م به دنيا آمده صرفاً از نوادگان امام يازدهم بوده، نه امام دوازدهم شيعه. شيخ مصري، شَبلَنجي، نيز همين نقل قول جمعي عِدوي از شعراني را در اثر خود تحت عنوان نور الابصار في مناقب النبّي المختار كه در سال(1290 ق/ 1873 م) تأليف نموده، نقل كرد.

درميان اسماعيليه قبل از فاطميون، واژه‌هاي مهدي و قائم هر دو - مانند كاربرد آنها در شيعه - براي امام مسيحياييِ منتظر به كار ميرفتند. پس از ظهور فاطميون، چنين تصور گرديد كه برخي پيش‌بيني‌هاي مربوط به مهدي توسط خليفهِ فاطمي، المهدي، مؤسس سلسله، تحقق يافته اما بقيه توسط جانشينان او تحقق خواهد يافت. قاضي نعمان (متوفاي 363 ق/ 974 م) اين نظريه را در اثر خود به نام كتاب شرح الاخبار شرح و بسط داده است. وي در اين كتاب روايت‌هاي متعددي را از منابع سني، اماميه، و زيدي در خصوص مهدي نقل كرده و المهدي و جانشينان او را مصداق آنها دانسته است، و تا حدودي آنها را به صورت استعاري تفسير نموده است (مراجعه كنيد به دبليو. ايوانف11، سنت اسماعيليه در رابطه با قيام فاطميون، لندن 1942، 97- 122، متون عربي، 1-31) از آن پس، نام المهدي به نخستين خليفهِ فاطمي اختصاص يافت، اما امام مرتبط با مفهوم معادشناختي و پيشواي هفتم كه همچنان انتظار ميرفت در آينده ظهور كند، فقط قائم ناميده شد.

در ميان زيديه، كه ماهيت امامان را تا سطح فوق بشري بالا نمي‌بردند، اميدهاي مربوط به مهدي عموماً ضعيف يا ناچيز بوده است. عالم ملل و نحل، ابوعيسي ورّاق گفته است برخي از گروههاي زيديه (جاروديه) منتظر بازگشت محمد بن عبدالله نفس زكيه، محمد بن قاسم صاحب الطالقان (متوفاي 219 ق/ 834 م)، يا يحيي بن عمر، كه در سال (250 ق/ 864 م) رهبري قيامي مردمي در كوفه را بر عهده داشت، بوده‌اند. اما از ديدگاه‌هاي آنها اثري در سنت زيديه نمانده است. نهضت مهدوي جدي‌تري در يمن با محوريت امام زيديه حسين بن قاسم عِياني (401 - 404 ق/ 1010 - 1013 م)، كه ادعا مي‌كرد مهدي موعود است، به راه افتاد. خانواده و پيروانش، كه به حسينيه معروف بودند، درگذشت او را انكار كردند و جانشينان او به انتظار بازگشتش مدعي عنوان امام براي خود نشدند. فرقهِ حسينيه، كه اكثر زيديه با آنها مخالف بودند، تا قرن هشتم ق/ چهاردهم م باقي ماندند. به خاطر ويژگي عدم اهميت اميد به مهدي در زيديه است كه سيد حميدان (قرن هفتم ق/ سيزدهم م) نمايندهِ سنت زيديه مي‌توانست حسين بن قاسم را به عنوان مهدي موعودي كه در زمان پيش‌بيني شده به وسيلهِ پيامبر ظهور كرد، به رسميت بشناسد. و در عين حال آن دسته از طرفداران او را كه مقام او را بالاتر از امامان زيديهِ پيشين مي‌دانستند و امامان بعد از او را به رسميت نمي‌شناختند مورد انتقاد قرار دهد (مراجعه كنيد به دبليو. مادلانگ12، در امام قاسم بن ابراهيم، برلين 1965، 198-201).

كتابشناسي‌

غني‌ترين مجموعهِ قديمي حديث درباره مهدي در اثر نعيم بن حَمّاد (متوفاي 227 ق/ 842 م) به نام كتابُ الفتن (نسخه خطي، كتابخانهِ بريتانيا،9449 ()?. آمده است كه بخش فراواني از مطالب اين مقاله از آن گرفته شده است. منبع روايات در مجموعه‌هاي معتبر به وسيلهِ ونسينك،13 در كتاب راهنما، تحت عنوان مهدي ارائه شده است.

منابع اوليهِ كلاسيك اهل تسنن‌

عبدالرزاق بن حمّاد، المُصنَّف، ويراستهِ حبيب الرحمان اعظمي، بيروت 1970 - 1972 ج 11، صص 371 - 373؛ ابن طاهر مَقدسي، البدء و التأريخ، ويراستهِ سي ال هارت > : پاريس، 1899 - 1919، ج 2، صص 180 - 184 ؛ ابن عربي، الفتوحات المكيه، قاهره 1293/ 1876، ج 3، ص 429 و صفحات بعدي؛ گنجي، البيان في اخبار صاحب الزمان، ويراستهِ: محمد هادي اميني، نجف 1970؛ ابن طلحه عَدَوي، مطالب السئول، تهران 1278/ 1870؛ سبط بن جوزي، تذكره الخواص، نجف، 1964؛ سُلمي، عقد الدرر، نسخه خطي، برلين،؛311 . قُرطُبي، ?. كتاب التذكرهِ، نسخه خطي، كتابخانهِ بريتانيا، 9507) . تلخيص شده توسط شعراني، مختصر تذكرهِ القرطبي، قاهره 1302/ 1885، صص 138 - 143)؛ ابن خلدون، مقدمه، ج 2، صص 142- 176؛ ابن خلدون، رزنتال، ج 2، صص 156 - 200؛ سيوطي، العَرف الوردي، نسخه خطي برلين؛5793 . شعراني، يواقيت و الجواهر، قاهره 1932، ج 2 ص 142 و صفحه بعد؛ ابن حجر هيتمي، الصواعق المُحرقه، ويراسته: عبدالوهاب عبدالطيف، قاهره 1375/ 1956، صص 160 - 167، 235؛ همان، القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، نسخهِ خطي برلين؛242 . قاري هَرَوي، المشرب الوردي في مذهب المهدي، نسخهِ خطي برلين؛592 . برزنجي، الاشاعهِ في اشراط الساعه` ، قاهره 1325/ 1907؛ صبّان، اسعاف الراغبين، در حاشيهِ شبلنجي (به قسمت پايين مراجعه كنيد)، صص 134 - 147؛ عدوي الحمزاوي، مشارق الانوار، قاهره 1280/ 1863 - 1864 صص 185 - 193؛ شبلنجي، نورالابصار، قاهره 1312/ 1894 - 1895، صص 154 - 156؛ قُندوزي، ينابيع المودهِ، نجف 1384/ 1965، مخصوصاً صص 536 - 597 .

آثار اماميه

درخصوص آثار اماميه مراجعه كنيد به كتابشناسي (مدخل) قائم آل محمد (درهمين دائره` المعارف) ؛ اربلي، كشف الغمهِ، قم 1381/ 1961، ج 3، صص 227 - 343.

آثار جديد اماميه

صدرالدين صدر، المهدي، تهران 1353 ش/ 1974م؛ نجم‌الدين جعفر بن محمد عسكري، المهدي الموعود المنتظر عند علماء اهل السنه` و الاماميه، بيروت 1977.

ادامه دارد

------------------

پي نوشت ها:

1.

2. خواننده گرامي به خوبي مي داند كه اين مطالب بر گرفته از برخي منابع اهل سنت است و با انبوه روايات معتبر ديگر، ناسازگار مي‌باشد.

3. ابدال به گروهي از بندگان شايسته خدا مي گويند كه هرگز روي زمين از آنها خالي نباشد. چون يكي از آنها از دنيا برود، خداوند يكي ديگر را به جاي او بگمارد و به همين جهت به آنها ابدال گفته مي شود(مجمع البحرين، صفحه 425 و تاج العروس، ج7 ، ص223). مترجم به نقل از روزگار رهايي، ج1 ، ص441 .

4. كلمه شام در اين حديث، سوريه، جنوب تركيه، لبنان و قسمتي از شمال حجاز را شامل مي‌شود كه آن روز همهِ اين منطقه را كه بر كرانهِ درياي مديترانه قرار گرفته شامات مي‌گفتند. مترجم به نقل از روزگار رهايي، ج 1، ص 405.

5. گرچه حضرت مهدي(عج) در عين مهرباني و محبت‌هاي فراوان، جنگ و مبارزه هم خواهد داشت اما اين عبارت، برگرفته از نگاه مستشرقان است كه اسلام را دين شمشير مي‌دانند. ر.ك : فصلنامه انتظار، ش 6، ص 355 درنگي در روايات قتل‌هاي آغازين دولت مهدي / نجم‌الدين طبسي